

راز سرنوشت بهار

کژال (ثریا) درویشی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راز سرنوشت بهار

تالیف:

کژال (ثریا) درویشی



انتشارات موجک



سرشناسه: درویشی، کژال (ثریا)، ۱۳۶۹ -

عنوان و نام پدید آور: راز سرنوشت بهار / تالیف کژال (ثریا) درویشی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات موجک، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۶۲ ص.

شابک: ۵-۹۵-۸۷۹۹-۶۰۰-۹۷۸-۲۰۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction -- 20th century

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ر ۲ ۸۳۷۶۴۵ ر / PIR ۸۳۴۳

رده بندی دیویی: ۳/۶۲ فا ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۴۰۳۲۰

انتشارات موجک



تلگرام: ۰۹۰۱۷۶۷۲۵۰۲-۰۹۳۶۳۰۳۱۲۵۸ کانال: telegram.me/mojak1

تلفن مرکز پخش: ۰۲۶۳۲۴۰۳۵۱۶ - ۰۲۶۳۲۴۰۳۵۱۳ - ۰۲۱۶۶۱۲۷۵۹۳

ایمیل: mojakpublication@yahoo.com

سایت: www.mojak.ir

عنوان: راز سرنوشت بهار

تالیف: کژال (ثریا) درویشی

طراح جلد: سیده زهرا روشنایی

مشخصات ظاهری: ۱۶۲ صفحه، قطع وزیری

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷، تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰۰۰۰ ریال، شابک: ۵-۹۵-۸۷۹۹-۶۰۰-۹۷۸

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

راز سرنوشت بهار

تو باغچه خونمون نشسته بودم که بابای پیر و ضعیفم اومد سمتمو گفت: بهار دخترم پول داری؟
گفتم: نه باباجون. چرا؟ گفت: می‌خوام برم داروخونه دارو هامو بگیرم اما پول ندارم گفتم بابا از مامان بگیر گفت آخه دخترم اونم پول نداره خیلی ناراحت شدم برم سخت بود بابایی که اون همه زحمت کشیده بود الان پول دارو هاشو نداره گفتم بابا برو تو من میرم برات دارو می‌گیرم گفت چه جوری؟
گفتم از دوستم آزاده پول می‌گیرم بابام با خیال راحت رفت تو و من خیلی زود آماده شدم و رفتم پیش زهره خانم، زهره خانم کسی بود که آزاده بهم پیشنهاد کرده بود برم پیشش و در مورد کار باهاش صحبت کنم چشمو باز کردم جلوی در بودم زنگ در و زدم اما با دستای لرزون و استرس زیاد.

بله؟

بیخشید منزل زهره الیاسی؟

بله شما؟

بیخشید اومدم در مورد کار باهاشون صحبت کنم اگه تشریف دارن پیام تو.
بله بفرمایید در باز شد.

همین که رفتم تو حیات با بوی گل‌ها مست شدم با یه حیات بزرگ و پر از گل و درخت و یک استخر بزرگ روبه رو شدم تا حالا چنین منظره‌ای رو ندیده بودم خیلی قشنگ بود همه جا پر از گل‌های رنگارنگ همون جا خشکم زده بود که یکی صدام کرد.

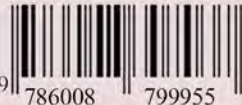
دختر خانم بفرمایید داخل منم با صدای آروم سلام کردم و رفتم جلو یه زن میان سال و تمیز انگار خدمتکار اون خونه بود.

بیا تو دخترم، خانوم منتظر تونه بفرمایید راهنمایی تون کنم.

تو باغچه خونمون نشسته بودم که بابای پیر و
ضعیف اومد ستمو گفت: بهار دختره پول
داری؟

گفتم: نه باباجون. چرا؟ گفت: می‌خواهم بره
داروخونه دارو هامو بگیرم اما پول ندارم گفتم بابا از
مامان بگیر گفت آخه دختره اونم پول نداره
خیلی ناراحت شده بره سخت بود بابایی که
اون همه زحمت کشیده بود الان پول داروهاشو
نداره گفتم بابا برو تو من میرم برات دارو می
گیرم گفت چه جور؟ گفتم از دوستم آزاده
پول میگیرم بابام با خیال راحت رفت تو و من
خیلی زود آماده شده و رفتم پیش زهره خانم.
زهره خانم کسی بود که آزاده بهم پیشنهاد کرده
بود بره پیشش و در مورد کار باهاش صحبت کنم
چشمو باز کرده جلوی در بودم زنگ در زدم اما
با دستای لرزون و استرس زیار.

ISBN: 978-600-8799-95-5



9

786008

799955



انتشارات موجک